

این آب ناروان...

هم رونقِ زمانِ شما، نیز بگذرد
بر دولتِ آشیانِ شما نیز بگذرد
بر باغ و بوستانِ شما نیز بگذرد
بر حلق و بردهانِ شما نیز بگذرد
این تیزیِ سنانِ شما نیز بگذرد
بیدادِ ظالمانِ شما نیز بگذرد
این عوعویِ سگانِ شما نیز بگذرد
گردِ سُمِ خرانِ شما نیز بگذرد
هم بر چراغدانِ شما نیز بگذرد
ناچارِ کاروانِ شما نیز بگذرد
تأثیرِ اخترانِ شما نیز بگذرد
نوبتِ ز ناکسانِ شما نیز بگذرد
بعد از دوروز از آنِ شما نیز بگذرد
تا سختیِ کمانِ شما نیز بگذرد
این گلِ ز گُستانِ شما نیز بگذرد
این آبِ ناروانِ شما نیز بگذرد
این گرگیِ شبانِ شما نیز بگذرد
هم بر پیادگانِ شما نیز بگذرد

هم مرگ، برجهاش شما نیز بگذرد
وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب
باد خزانِ نکبتِ ایامِ ناگهان
آبِ اجل که هست گلوگیرِ خاص و عام
ای تیغتان چون نیزه برای ستم دراز
چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد
در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت
آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست
بادی که در زمانه بسی شمعها بگشت
زین کاروانسرای، بسی کاروان گذشت
ای مفتخر به طالعِ مسعودِ خویشتن
این نوبت از کسان، به شما ناکسان رسید
بیش از دو روز بود از آنِ دگر کسان
بر تیر جورِتان، ز تحمل سپر کنیم
در باغ دولتِ دگران بود مدتی
آبیست ایستاده در این خانه مال و جاه
ای تو رمه سپرده، به چوپان گرگ طبع
پیل فنا که شاهِ بقا ماتِ حکم اوست

سیف الدین فرغانی

شاعر قرن هفتم و هشتم هجری

(همزمان با فتنهء مغولان و حکومت آنان بر ایران)

برگرفته از «بررسی کتاب تهران»

شهریور ۱۳۸۵